

اعتبارسنجی حدیثی اندیشه ظل‌اللهی سلطان

سمیه سروقد مقدم^۱

سید علی دلبری^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۳۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۷/۰۱

چکیده

اندیشه ظل‌اللهی سلاطین تا سده‌های اخیر حیات داشته و اخبار مربوط به ظل‌الله بودن سلطان، مبنای مشروعیت بخشی به این باور قرار گرفته است. هدف نوشتار حاضر، واکاوی این اخبار برای پاسخ به این پرسش است که اعتبار این گزارش‌ها چگونه است؟ بدین منظور، اخبار مذکور با روش توصیفی-تحلیلی از لحاظ مضمون، سند، تاریخ پیدایش و مقبولیت بررسی شده‌اند. یافته‌ها نشان می‌دهد که نقل‌های امامیه غالباً ظل‌اللهی را به سلطان عادل نسبت داده یا در پی تحدید زمانی آن تا ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه بوده‌اند. سند این منقولات ضعیف است و کهن‌ترین منبع یافت شده حاوی این گزارش‌ها متعلق به قرن سوم هجری است. شواهد موجود مؤید پذیرش اندیشه ظل‌اللهی توسط علمای متقدم برای سلاطین غیرمأذون از جانب امام نیست؛ اما عملکرد برخی از عالمان متأخر در مواردی نشان از پذیرش این اندیشه دارد. گرچه این مقبولیت مورد چالش قرار گرفته، در مجموع می‌توان گفت این اخبار از ابعاد بررسی شده مخدوش‌اند.

کلیدواژه‌ها: ظل‌اللهی، مشروعیت سلطنت، منابع تاریخی و سندشناسی، اخبار امامیه.

مقدمه

در منابع متعدد اهل سنت و امامیه، طیفی از اخبار گزارش شده که در آن‌ها از «ظل‌الله» بودن سلطان سخن رفته است. این اخبار به سلطان وجهه‌ای الهی می‌بخشند و متضمن مشروعیت بخشی به پادشاهان‌اند، حال آن‌که آیات قرآن نه تنها چنین اعتباری برای سلطان

۱. دانشجوی دکتری علوم قرآنی و حدیث، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد، ایران، (نویسنده مسئول)

sarvghadmoghaddam@gmail.com

۲. استاد گروه علوم قرآنی و حدیث، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد، ایران delbari@razavi.ac.ir

در نظر نمی‌گیرند، بلکه در مواردی تصریح به قیام علیه سلاطین دارند. در مذهب تشیع نیز به دلیل اعتقاد ویژه به جایگاه امامت، سلطنت نظامی غاصبانه تلقی می‌شود. اگرچه کیفیت برخورد با حاکمان و توجه به نظام سیاسی اسلام از مسائل مهم و مورد توجه عالمان اسلامی در ادوار مختلف بوده و در منابع متعدد بدان پرداخته شده است، و می‌توان گفت در مذهب تشیع پس از غیبت امام زمان علیه السلام این موضوع از مهم‌ترین چالش‌های فقه سیاسی بوده، اما تمرکز مستقل و منسجم بر اخبار ظل‌اللهی سلطان و واکاوی این اخبار از جهت دلالت و سند صورت نگرفته است.

با این حال، اندیشه ظل‌اللهی به لحاظ تاریخی و جامعه‌شناسی در مقالات متعددی بررسی شده است، از جمله: «بررسی سیر تطور کاربرد مفهوم «ظل‌الله» در دوره میانه تاریخ ایران براساس منابع تاریخ‌نویسی و اندرزنامه‌ها»، «جامعه‌شناسی تاریخی «قدسیت سلطان» و مفهوم «ظل‌الله» بر اساس منابع تاریخ‌نگاری دوره ایلخانی»، «فرهنگ سیاسی و مبانی نظری پادشاهی و سلطنت؛ بررسی تطبیقی فره ایزدی و ظل‌اللهی»، «مفهوم ظل‌اللهی در عصر نادرشاه و تحولات اجتماعی - سیاسی براساس تکوین مناسبات جدید دانش - قدرت» نوشته نیره دلیر، و «اندیشه ظل‌اللهی سلطان در نگرش تاریخ‌نگارانه مورخان عصر افشاری؛ نمونه‌پژوهی: عالم‌آرای نادری و جهانگشای نادری» نوشته عباس سرافرازی، اکرم ناصری و زهرا علیزاده بیرجندی.

نوشتار پیش‌رو به واکاوی منقولات ظل‌اللهی سلطان از جنبه‌های محتوایی، سندی، تاریخ پیدایش و مقبولیت می‌پردازد و در پی پاسخ به این پرسش است که اعتبار و استواری این اخبار، که از مبانی اندیشه ظل‌اللهی سلطان‌اند، با توجه به این ابعاد چگونه ارزیابی می‌شود؟

در این چارچوب، پس از دسته‌بندی اخبار ظل‌اللهی سلطان با توجه به مضامین متعدد و با در نظر گرفتن آرای لغویان و عالمان اسلامی، مفهوم ظل‌الله بودن تبیین شده و سپس بر اساس منابع رجالی، ارزیابی سندی صورت گرفته است. در مرحله بعد، به منظور تخمین زمان پیدایش این اندیشه، کهن‌ترین منبع یافت شده حاوی این اخبار مبنا قرار داده شده و منابع پیش‌تراز آن، فارغ از ذکر شدن یا نشدن تعبیر «ظل‌الله»، واکاوی شده‌اند تا مشخص گردد آیا می‌توان اندیشه ظل‌اللهی سلطان و قدسی بودن جایگاه سلطنت را از منابع قدیمی‌تر برداشت نمود.

در ادامه نیز، با توجه به روایات ائمه علیهم‌السلام، سیره ایشان در قبال سلاطین بررسی شده و برداشت عالمان اسلامی از این اخبار و عملکرد ایشان در قبال اندیشه ظل‌اللهی سلطان در

دوره متقدم و متأخر، به عنوان قرائنی برای پذیرش یا عدم پذیرش این گزارش‌ها مدنظر قرار گرفته است.

۱. گزارش مضمون نقل‌های گوناگون

براساس محتوای گزارش شده، می‌توان اخبار ظل‌الله بودن سلطان را در چهار گروه قرار داد. گروه نخست شامل نقل‌هایی است که در آن‌ها «ظل‌الله» به طور مطلق و بدون هیچ شرطی به سلطان نسبت داده شده است.^۱ برخی از این اخبار شامل نهی از سب سلطان است و بیان می‌کند که اهانت‌کنندگان به او، شامل اهانت از سوی خدا خواهند شد؛ دلالت التزامی این اخبار می‌تواند عدم رضایت گروه اهانت‌کننده از سلطان باشد و در این شرایط، علت نهی از سب و اهانت، ظل‌الله بودن سلطان بیان شده است.^۲ اخبار این مجموعه، به جز یک مورد - که توسط امامیه گزارش شده - در منابع اهل سنت نقل شده‌اند. همچنین در انتهای نقل امامیه توصیه به دعا در پیشگاه خداوند برای اصلاح سلطان شده است که در سایر نقل‌ها وجود ندارد.

در دسته دوم، نقل‌هایی قرار می‌گیرند که در آن‌ها «ظل‌الله» به سلطان نسبت داده شده و توضیح داده شده است که سلطان پناهگاه بندگان مظلوم و ضعیف است.^۳ از جملات ادامه برخی از نقل‌ها که توسط اهل سنت و زیدیه گزارش شده،^۴ می‌توان چنین استنباط کرد

۱. السلطان ظلّ الله فی الأرض (غریب الحدیث، ج ۱، ص ۷۰۷)؛ إِذَا مَرَزَتْ بِلَدَةٍ لَيْسَ فِيهَا سُلْطَانٌ فَلَا تَدْخُلْهَا إِنَّمَا السُّلْطَانُ ظِلُّ اللَّهِ وَرُحْمَةُ فِي الْأَرْضِ؛ السُّلْطَانُ ظِلُّ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ عَشَّهَ ضَلَّ وَمَنْ نَصَحَهُ اهْتَدَى؛ سُئِلَ عَنْ الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ قَالَ: حَجَرٌ مِنْ أَحْجَارِ الْجَنَّةِ، وَسُئِلَ عَنِ السُّلْطَانِ فَقَالَ: ظِلُّ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ نَاصَحَهُ فَقَدْ اهْتَدَى وَمَنْ عَشَّهَ فَقَدْ ضَلَّ (شعب الإيمان، ج ۶، ص ۱۸-۱۹؛ السنن الكبرى، ج ۸، ص ۲۸۱).

۲. لَا تَسُبُّوا السُّلْطَانَ فَإِنَّهُ ظِلُّ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ، السُّلْطَانُ ظِلُّ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ أَكْرَمَهُ أَكْرَمَهُ اللَّهُ وَمَنْ أَهَانَهُ أَهَانَهُ اللَّهُ (السنة لابن أبي عاصم، ج ۱، ص ۴۸۷ و ۴۹۲). لَا تَسُبُّوا السُّلْطَانَ، فَإِنَّهُمْ ظِلُّ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، السُّلْطَانُ ظِلُّ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ (أَكْرَمَهُ) أَكْرَمَهُ اللَّهُ وَمَنْ أَهَانَهُ أَهَانَهُ اللَّهُ (شعب الإيمان، ج ۶، ص ۱۷). كُنَّا جَمَاعَةً عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَذَكَرُوا السُّلْطَانَ فَسَبَّهْتُمْ مَنْ كَانَ فِي الْمَجْلِسِ وَدَعَا عَلَيْهِمْ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ لَا تَسُبُّوا السُّلْطَانَ فَإِنَّ السُّلْطَانَ ظِلُّ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ ادْعُوا اللَّهَ يُضْلِحْهُمْ فَإِنَّ صَلَاحَهُمْ لَكُمْ صَلَاحٌ (مشكاة الأنوار فی غرر الأخبار، ص ۳۱۷).

۳. السُّلْطَانُ ظِلُّ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ يَأْوِي إِلَيْهِ كُلُّ مَظْلُومٍ (مسند الشهاب، ج ۱، ص ۲۰۱). السلطان ظل الله في الأرض، يأوي إليه الضعيف، وبه ينتصر المظلوم، ومن أكرم سلطان الله ﷻ في الدنيا أكرمه الله يوم القيامة (تاريخ بغداد، ج ۱۷، ص ۷۲). السلطان ظل الله في الأرض، يأوي إليه كل مظلوم (الدرة الباهرة من الأصداف الطاهرة، ص ۱۶). السلطان ظل الله في الأرض يأوي إليه كل مظلوم من عباده (عوالي اللئالی العزیزة فی الأحادیث الدینیة، ج ۱، ص ۲۹۳).

۴. سه مورد از نقل‌ها توسط اهل سنت و تنها یک مورد متعلق به زیدیه است.

که به اعتقاد این گروه، عدالت سلطان نقشی در این انتساب نداشته است؛ زیرا بیان شده که اگر سلطان به عدالت رفتار کند، اجر خواهد داشت و رعیت باید شکر کنند و اگرستم کند، گناه کرده و در این حالت مردم باید صبر کنند.^۱

سومین گروه را گزارش های منقول در منابع امامیه تشکیل می دهند. در این مجموعه، مضامین مشابه احادیث گروه دوم نقل شده اند با این تفاوت که در این اخبار، با ذکر عبارت «حَتَّى يَأْتِيَهُمُ الْأَمْرُ»، برای این شرایط حد زمانی تعیین شده است.^۲

گروه چهارم نیز شامل اخباری است که در منابع امامیه گزارش شده و در آن ها از سلطان به عنوان اقامه کننده عدل در بلاد یاد شده^۳ یا «ظَلَّ اللَّهُ» به سلطان عادل نسبت داده شده است. گرچه به نظر می رسد کلمه «عادل» در نقل اخیر، که توسط ارشاد القلوب دیلمی گزارش شده، به روایت افزوده شده و اعتباری ندارد؛ زیرا این زیاده با ذیل حدیث که می فرماید: «وَمَنْ جَارَ كَانَ عَلَيْهِ الْوِزْرُ» سازگار نیست، مگر آن که با تکلف توجیه شود و عادل را کسی بدانیم که ملکه عدالت را دارد؛ اما گهگاه نیز ظلم و جور می کند.^۴

محتوای نقل اخیر، علاوه بر این که بخش دوم از گزارش های دسته دوم، یعنی عبارت «فَمَنْ عَدَلَ كَانَ لَهُ الْأَجْرُ وَعَلَى الرَّعِيَّةِ الشُّكْرُ وَمَنْ جَارَ كَانَ عَلَيْهِ الْوِزْرُ وَعَلَى الرَّعِيَّةِ الصَّبْرُ» را دارد، همانند سایر نقل های امامیه که در گروه سوم قرار گرفتند، با عبارت «حَتَّى يَأْتِيَهُمُ الْأَمْرُ» خاتمه یافته است. مراد از «الْأَمْر» در آن قیام حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه است؛ چنان که در برخی کتب روایی، در ابوابی از قبیل «من مات على هذا الأمر كان كمن استشهد مع رسول الله صلى الله عليه وآله» نیز آمده است^۵ و «بَابُ أَنَّهُ مَنْ عَرَفَ إِمَامَهُ لَمْ يَضُرَّهُ تَقَدُّمُ هَذَا الْأَمْرِ أَوْ تَأَخُّرُهُ» روایات مرتبط با

۱. إِنَّ السُّلْطَانَ ظَلَّ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ، يَأْوِي إِلَيْهِ كُلُّ مَظْلُومٍ مِنْ عِبَادِهِ. فَإِذَا عَدَلَ كَانَ لَهُ الْأَجْرُ وَعَلَى الرَّعِيَّةِ الشُّكْرُ وَإِذَا جَارَ كَانَ عَلَيْهِ الْإِضْرُوعُ عَلَى الرَّعِيَّةِ الصَّبْرُ (الأموال، ج ۱، ص ۶۴-۶۵). السُّلْطَانُ ظَلَّ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ يَأْوِي إِلَيْهِ كُلُّ مَظْلُومٍ مِنْ عِبَادِهِ فَإِنْ كَانَ لَهُ الْأَجْرُ، وَكَانَ يَغْنَى عَلَى الرَّعِيَّةِ الشُّكْرُ، وَإِنْ جَارَ، أَوْ خَافَ، أَوْ ظَلَمَ كَانَ عَلَيْهِ الْوِزْرُ وَعَلَى الرَّعِيَّةِ الصَّبْرُ (مسند البزار، ج ۱۲، ص ۱۷). إِنَّ السُّلْطَانَ ظَلَّ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ يَأْوِي إِلَيْهِ كُلُّ مَظْلُومٍ مِنْ عِبَادِهِ فَإِذَا عَدَلَ كَانَ لَهُ الْأَجْرُ وَعَلَى الرَّعِيَّةِ الشُّكْرُ وَإِذَا جَارَ كَانَ عَلَيْهِ الْإِضْرُوعُ عَلَى الرَّعِيَّةِ الصَّبْرُ (شعب الإيمان، ج ۶، ص ۱۶). إِنَّ السُّلْطَانَ ظَلَّ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ يَأْوِي إِلَيْهِ كُلُّ مَظْلُومٍ مِنْ عِبَادِي فَإِذَا عَدَلَ كَانَ لَهُ الْأَجْرُ وَعَلَى الرَّعِيَّةِ الشُّكْرُ، وَإِذَا جَارَ كَانَ عَلَيْهِ الْإِضْرُوعُ عَلَى الرَّعِيَّةِ الصَّبْرُ (تيسير المطالب في أمالي أبي طالب، ص ۴۱۲-۴۱۳).

۲. السُّلْطَانُ ظَلَّ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ، يَأْوِي إِلَيْهِ كُلُّ مَظْلُومٍ، فَإِنْ عَدَلَ كَانَ لَهُ الْأَجْرُ وَعَلَى الرَّعِيَّةِ الشُّكْرُ، وَإِنْ جَارَ كَانَ عَلَيْهِ الْوِزْرُ وَعَلَى الرَّعِيَّةِ الصَّبْرُ حَتَّى يَأْتِيَهُمُ الْأَمْرُ (الأمالي، ص ۶۳۴؛ بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۳۵۴؛ سفينة البحار، ج ۶، ص ۱۷۵).

۳. إِنَّ السُّلْطَانَ لِأَمِينِ اللَّهِ فِي الْخَلْقِ وَمُقِيمِ الْعَدْلِ فِي الْبِلَادِ وَالْعِبَادِ وَظِلُّهُ فِي الْأَرْضِ (عيون الحكم و المواعظ، ص ۱۵۸).

۴. کتاب نکاح، ج ۱۲، ص ۴۳۱۱.

۵. المحاسن، ج ۱، ص ۱۷۲.

۶. الكافي، ج ۲، ص ۲۴۹.

انتظار فرج ذکر شده است. به طور نمونه:

مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ وَهُوَ مُنْتَظِرٌ هَذَا الْأَمْرَ كَمَنْ هُوَ مَعَ الْقَائِمِ فِي فُسْطَاطِهِ، قَالَ: ثُمَّ مَكَثَ هَبِيئَةً، ثُمَّ قَالَ: لَا بَلْ كَمَنْ قَارَعَ مَعَهُ بِسَيْفِهِ، ثُمَّ قَالَ: لَا وَاللَّهِ إِلَّا كَمَنْ اسْتَشْهَدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.^۱

در مجموع، با بررسی منابع مربوط به اخبار این چهار گروه، می توان گفت فراوانی منابع حاوی این اخبار در اهل سنت نسبت به منابع امامیه بیشتر است و نقل های امامیه غالباً در صدد تقييد احادیث ظل الهی به سلطان عادل یا تحديد زمانی این اخبار تا زمان ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه بوده اند.

۲. بررسی سندی

الأمالی شیخ طوسی، اولین منبع امامیه است که نمونه ای از اخبار ظل الهی سلطان به سند و متنی که در ادامه آمده در آن نقل شده است. در سایر منابع امامیه، یا همین خبر گزارش شده یا مضامین دیگر بدون سلسله سند ذکر شده است. به طور نمونه، در عیون الحکم و المواعظ لیثی و مشکاة الأنوار طبرسی نمونه های دیگری از این اخبار آمده است که در کتاب اول فاقد سند بوده و در کتاب دوم تنها از یک راوی، عبدالله بن سنان، نام برده شده است؛ لذا امکان بررسی سندی آن اخبار وجود ندارد.

در الأمالی چنین آمده است:

وَعَنْهُ، قَالَ: أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ، عَنْ أَبِي الْمُفَضَّلِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ جَعْفَرِ الْعَلَوِيِّ الْحَسَنِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا حُسَيْنُ بْنُ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: السُّلْطَانُ ظِلُّ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ، يَأْوِي إِلَيْهِ كُلُّ مَظْلُومٍ، فَإِنْ عَدَلَ كَانَ لَهُ الْأَجْرُ عَلَى الرَّعِيَّةِ الشُّكْرُ، وَإِنْ جَارَ كَانَ عَلَيْهِ الْوُزْرُ عَلَى الرَّعِيَّةِ الصَّبْرُ حَتَّى يَأْتِيَهُمُ الْأَمْرُ.^۲

دیلمی این مضمون را به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بدون ذکر سند آورده است^۳ و علامه مجلسی نیز همین نقل را با همین سند گزارش کرده است.^۴

۱. المحاسن، ج ۱، ص ۱۷۴.

۲. الأمالی، ص ۶۳۴.

۳. إرشاد القلوب إلى الصواب، ج ۱، ص ۱۷۳.

۴. بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۳۵۴.

ضمیر در «عنه» در این سند به شیخ طوسی برمی گردد. اگرچه در ابتدا عبارت «أخبرنا جماعة» در سند مبهم به نظر می رسد، اما شیخ، جماعتی را نام برده که به واسطه آن ها از ابی مفضل روایت کرده است و از این عبارت رفع ابهام کرده است. این افراد عبارت اند از: حسین بن عبیدالله، احمد بن محمد بن عبدون، حسن بن اسماعیل بن اشناس، ابوطالب بن غرور یا عزور، و ابوالحسن صقال^۱، که تمامی آن ها از مشایخ طوسی در بغداد هستند^۲ و وثاقت یکی از آن ها، مانند غضائری، در اعتبار سند کفایت می کند.

شیخ طوسی، أبو عبد الله الحسين بن عبد الله بن إبراهيم الغضائری البغدادی را در زمره «عده من اصحابنا» شمرده و او را کثیرالسماع و عارف به رجال دانسته است.^۳ أبو عبد الله أحمد بن عبد الواحد بن أحمد بن عبدون البزاز نیز کثیرالسماع و کثیرالروایه بوده و شیخ در کتبش از جمله تهذیب الاحکام، الاستبصار، الامالی و الغیة از او بسیار نقل کرده است.^۴ ابوعلی حسن بن محمد بن اسماعیل بن محمد بن اشناس بزاز، معروف به ابن اشناس و ابن الحمامی، در کتب رجالی، فاضل و جلیل القدر توصیف شده است.^۵ ابوطالب بن غرور یا عزور محدث، تاجر و شاعر بوده است، اما در مورد او اطلاعات رجالی خاصی موجود نیست؛ چنان که در مورد ابوالحسن صقال نیز اطلاعات رجالی در دسترس نیست.^۶ مراد از ابی مفضل در سند مذکور، ابی مفضل محمد بن عبد الله شیبانی است. علی رغم این که تعدادی از بزرگان اصحاب، او را تضعیف کرده اند، به اعتقاد برخی، ممدوح است.^۷ در برخی گزارش ها آمده که او رحله های حدیثی داشته و در ابتدا ثقه و ثبت بوده، اما بعدها دچار خلط گردیده است.^۸

نجاشی وی را دیده و روایات زیادی از او شنیده، سپس از نقل روایت از وی منصرف شده و به

۱. الامالی، ص ۴۴۵ و ۴۷۳.

۲. فهرست کتب الشیعة و اصولهم و أسماء المصنفین و اصحاب الأصول، مقدمه، ص ۳۷-۳۸، ۴۴-۴۵، ۵۲-۵۴، ۷۳-۷۶.

۳. رجال الطوسی، ص ۴۲۵؛ فهرست کتب الشیعة و اصولهم و أسماء المصنفین و اصحاب الأصول، ص ۵۴ و ۴۴۴.

۴. رجال الطوسی، ص ۴۱۳-۴۱۴؛ رجال ابن داود، ص ۳۲؛ فهرست کتب الشیعة و اصولهم و أسماء المصنفین و اصحاب الأصول، مقدمه، ص ۳۸.

۵. معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۲۸۷-۲۸۸.

۶. فهرست کتب الشیعة و اصولهم و أسماء المصنفین و اصحاب الأصول، مقدمه، ص ۷۳-۷۶؛ معجم رجال الحدیث، ج ۲۱، ص ۱۹۸.

۷. فهرست کتب الشیعة و اصولهم و أسماء المصنفین و اصحاب الأصول، ص ۴۰۱.

۸. رجال النجاشی، ص ۳۹۶؛ خلاصة الاقوال، ص ۲۵۶.

این نتیجه رسیده که تنها روایاتی را که بی واسطه از او شنیده نقل نماید.^۱ از نظر ابن غضائری، او وضاع بوده و ابن غضائری ترجیح داده است آنچه به صورت منفرد از ابی مفضل روایت شده را ترک کند.^۲ همچنین نقل شده که ابی مفضل صاحب چندین کتاب از جمله فرائض، مزار، من روی حدیث غدیر خم، الشافی فی علوم الزیدیه و اخبار ابی حنیفة بوده است.^۳

راوی دیگر، ابو عبد الله جعفر بن محمد بن جعفر علوی حسنی است که در کتب رجالی «ثقه» و «وجهاً فی الطالبیین» توصیف شده است.^۴ علی بن حسن بن علی بن عمر بن علی بن حسین نیز در زمره اصحاب امام جواد (علیه السلام) شمرده شده است.^۵ وی جد سید مرتضی بوده و گرچه در منابع رجالی، توصیف صریحی از شخصیت رجالی او نیامده است، اما برخی از آنچه ثقات از وی روایت کرده اند، برای او افاده حسن و کمال می کند.^۶ حسین بن زید بن علی، ملقب به «ذوالدمعة»، از اصحاب امام صادق (علیه السلام) است که پس از قتل پدرش، این امام بزرگوار کفالت و تربیت او را به عهده گرفته است. با این حال، اثبات وثاقت وی مشکل است، به ویژه به دلیل اختلافی که در روایات کتابش وجود دارد؛ نهایتاً می توان گفت او از اعلی حسان است.^۷ در نتیجه، به دلیل وجود روایانی که تضعیف شده اند، مانند ابی المفضل، یا احوال رجالی شان مشخص نیست، مانند علی بن حسن بن علی، می توان گفت سند این خبر به لحاظ اصطلاحی ضعیف است. چنان که در منابع اهل سنت نیز، سند این اخبار غالباً ضعیف ارزیابی شده است.^۸

۳. بررسی مفهوم «السلطان ظل الله»

اصل مشترک در ماده «سلط» قوّت و قهر است^۹ و به قدرت پادشاه «سلطان» و «سُلطان»

۱. رجال النجاشی، ص ۳۹۶.

۲. رجال ابن غضائری، ص ۹۹.

۳. فهرست کتب الشیعة و أصولهم و أسماء المصنفین و أصحاب الأصول، ص ۴۰۱؛ رجال النجاشی، ص ۳۹۶.

۴. رجال النجاشی، ص ۱۲۲؛ رجال ابن داود، ص ۸۷-۸۸؛ خلاصة الاقوال، ص ۳۳.

۵. رجال الطوسی، ص ۳۷۶.

۶. مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۵، ص ۳۵۲.

۷. تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۲۲، ص ۸۱-۹۱.

۸. الجامع الصغیر فی احادیث البشیر النذیر، ج ۲، ص ۶۹؛ مختصر المقاصد الحسنة فی بیان کثیر من الاحادیث المشتهرة

علی الأئسنة، ص ۱۳۸؛ النوافح العطرة فی الاحادیث المشتهرة، ص ۱۶۷؛ سلسلة الاحادیث الضعيفة الموضوعة و اثرها

السني فی الأئمة، ج ۴، ص ۱۵۹-۱۶۲.

۹. معجم مقاییس اللغة، ج ۳، ص ۹۵.

گفته می‌شود.^۱ در منابع متعلق به قرن دوم، «سلطان» به معنای قاضی نیز به کار رفته است.^۲ از آن جا که در گزاره مورد پژوهش، سلطان به عنوان «سایه خداوند» معرفی شده و جایگاه قدسی متبادراز آن به ذهن می‌آید، یکی از احتمالات می‌تواند این باشد که مراد از سلطان در این اخبار، ائمه اطهار (علیهم‌السلام) باشند. حال آن‌که بررسی‌ها در مورد کاربرد واژه «سلطان» نشان می‌دهد که در روایات، این تعبیر برای امام معصوم به کار نرفته است. البته این واژه برای امام رضا (علیه‌السلام) استفاده شده،^۳ ولی این استعمال به دلیل حکومت و ولایت ظاهری آن حضرت بوده و اطلاق آن بر ائمه اطهار (علیهم‌السلام) صرفاً به خاطر امام بودن و ولایت باطنی، در هیچ جا سابقه ندارد.^۴

همچنین در برخی کتب فقهی، تعبیر «سلطان» برای فقیه^۵ یا برای مجتهد جامع شرایط^۶ به کار رفته است؛ بدان جهت که به صورت تشریعی دارای حق تصرف بوده است.^۷ در نتیجه، بر اساس تتبع صورت گرفته، در روایات، سلطان به کسانی اطلاق می‌شده که حکومت ظاهری داشته‌اند، چه عادل باشند و چه غیرعادل، و مراد از آن امام معصوم نیست، گرچه گاهی امام معصوم نیز سلطنت ظاهری پیدا کند، نظیر امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) و حضرت رضا (علیه‌السلام)، یا بعضی از فقها و حکام شرع که گاهی مبسوط‌الید بوده‌اند. ولیکن در مجموع، این روایت شامل فقیه بما هو فقیه نمی‌شود، بلکه مربوط به کسانی است که حکومت ظاهری دارند و البته می‌توان گفت کسانی که حکومت ظاهری دارند و از طرف مجتهد نیز مأذون بوده و اجازه دارند، مانند فتح‌علی شاه که از مرحوم کاشف الغطاء اجازه داشته است.^۸

از آن جا که در برخی نقل‌ها واژه «عدالت» ذکر شده یا «ظل الله» به سلطان عادل نسبت داده

۱. لسان العرب، ج ۷، ص ۳۲۱.

۲. الموطأ، ص ۱۶۹.

۳. کتاب نکاح، ج ۱۲، ص ۴۳۱۰.

۴. همان.

۵. به طور نمونه: علامه حلی در بحث ولایت بر نکاح می‌فرماید: «المراد بالسلطان هنا الامام العادل او من یأذن له الامام و یدخل فیہ الفقیه المامون القائم بشرائط الاقتداء والحکم» (تذکره الفقهاء، ج ۲، ص ۵۹۲). شهید سید محمد صدر نیز از لفظ سلطان در روایت «وان لم یکن له ولی طلقها السلطان» معنای فقیه را برداشت نموده است (مآراء الفقه، ج ۹، ص ۹۶).

۶. والولاية فی الوصایا والحقوق والديون للوصی، فإن عدم فالحاکم علی المشهور وهو السلطان العادل أو نائبه الخاص أو العام وهو العدل الفقیه الجامع لشرائط الإفتاء (کفایة الفقه، ج ۲، ص ۷۰).

۷. کتاب نکاح، ج ۱۲، ص ۴۳۱۱-۴۳۱۰.

۸. همان، ج ۱۲، ص ۴۳۱۲.

شده است، در ادامه به بررسی مراد از عدالت و مفهوم سلطان عادل پرداخته می‌شود. برای مفهوم عدالت در عرصه‌های مختلف اخلاقی، کلامی و فقهی، تعاریف و برداشت‌های متفاوتی ارائه شده است. علامه مجلسی، معنای اشتهر عادل را کسی می‌داند که مرتکب گناهان کبیره نگردد و برگناهان صغیره اصرار نرزد.^۱ وی همچنین عدل را ضد جور و ملکه‌ای نفسانی تعریف کرده است که سبب اعتدال در جمیع امور و اختیار حالت میانه بین افراط و تفریط می‌گردد و بر اجرای قوانین شرعی در داوری‌های جاری میان مردم اطلاق می‌شود.^۲

ملا احمد نراقی، میزان برای تشخیص این حالت میانه را شریعت حق الهی و طریق سنت نبوی که از سرچشمه وحدت حقیقه صادر شده، دانسته و نتیجه می‌گیرد عادل واقعی باید حکیمی دانا به قواعد شریعت الهی و عالم به نوامیس نبوی باشد.

نراقی، عدول را به سه قسم تقسیم کرده است: عادل اکبر، عادل اوسط و عادل اصغر. عادل اکبر را شریعت الهی می‌داند که برای محافظت از مساوات میان بندگان صادر شده، عادل اوسط را سلطان عادل که تابع شریعت مصطفوی و خلیفه ملت و جانشین شریعت است، و عادل اصغر را طلا و نقره که از مساوات در معاملات محافظت می‌کند، تعریف نموده است. وی با استناد به آیه ﴿وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ﴾^۳ معتقد است آهن در این آیه اشاره به شمشیر سلطان عادل است که مردم را در راه راست نگه داشته و از جور و تعدی در تمام امور محافظت می‌نماید.^۴

علامه مجلسی نیز رعایت عدالت در مورد رعیت را حکم نمودن به حق در بین مردم، عدم گرایش به یک جانب، گرفتن حق مظلوم از ظالم و اجرای حدود و احکام در میان مردم بدون سهل‌انگاری و مدهانه تعریف می‌کند.^۵ براین اساس، سلطان عادل کسی است که عالم به قواعد شریعت الهی، تابع شریعت مصطفوی و مجری قوانین شرعی در میان مردم است و آن‌ها را در راه راست نگه می‌دارد.

در پاسخ به این پرسش که مراد از «ظل الله» بودن سلطان چیست؟ به اعتقاد شیخ صدوق این انتساب مناسب پادشاه عادل بوده و بدین جهت است که مظلوم به او پناه می‌برد،

۱. بحار الأنوار، ج ۸۵، ص ۲۴-۲۵.

۲. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۸، ص ۳۴۷.

۳. سوره حدید، آیه ۲۵.

۴. معراج السعادة، ص ۵۰.

۵. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۴، ص ۳۳۵.

خائف به او ایمنی می‌یابد و راه‌ها به واسطه او امنیت پیدا می‌کنند. وی سلطان عادل را سلطان الله و حجت خدا می‌داند که زمین از وجود او خالی نخواهد بود تا زمانی که قیامت برپا شود.^۱

علاوه بر این می‌توان گفت که با توجه به معانی متعدد ارائه شده برای واژه «ظل»، «ظل الله» بودن نیز تفاسیر گوناگونی خواهد داشت؛ از جمله طبق نظر خطابی «ظل» به معنای عزت و شکست‌ناپذیری یا به معنای پوشش باشد؛ چنان‌که گفته می‌شود: «أنا في ظلك». بر این اساس، معنای عبارت «السلطان ظل الله في الأرض» دارای دو وجه توأمان خواهد بود که عبارت‌اند از وجوب طاعت ائمه و امر به لزوم جماعت. علاوه بر این مراد از «ظل» می‌تواند قرب و نزدیکی باشد چنان‌که گفته می‌شود: «أظلنا شهر الصوم». بدین ترتیب، احتمال دیگر این است که «ظل الله» به معنای قرب و اختصاص باشد. وجه دیگر این است که «ظل الله» تقریباً و نه تحقیقاً به معنای خلیفه خدا بر خلق در امضای احکام و اقامه حدود الهی باشد.^۲ ابن اثیر جزری نیز از این عبارت دو نوع وظیفه برای حاکم در برابر رعایا درک کرده است؛ یک: انتقام گرفتن از ظالم و یاری مظلوم؛ زیرا همان‌گونه که سایه آزار گرمای خورشید را دفع می‌کند حاکم نیز زیان و آزار را از مردم دفع می‌کند به همین دلیل در ادامه عبارت آمده: «هر مظلومی به او پناه می‌برد». دو: به وحشت انداختن دشمن تا بدین طریق رعایا از شر او در امان باشند؛ چرا که عرب از واژه «نیزه» - که در برخی از اخبار ظل‌اللهی به کار رفته - به عنوان کنایه برای دفع و منع استفاده می‌کند.^۳ از نظر محمد تقی مجلسی نیز سایه بان در برابر گرما و سرما و سایر بلاها محافظت می‌کند؛ عالمیان نیز، به فرموده حق سبحانه و تعالی، در پناه سلاطین محفوظ بوده و استبعادی ندارد که خداوند متعال پادشاهان را مقرر ساخته و امر فرموده باشد که با رعیت خوب سرکنند.^۴ همچنین علامه محمد باقر مجلسی «ظل الله» را عبارتی جهت مدح می‌داند و توضیح می‌دهد عرب هنگامی که می‌خواهد چیزی را مدح کند یک امر عظیم را به امر عظیم دیگر اضافه می‌کند و مثالی که می‌زند «سلطان ظل الله» است.^۵

۱. التوحید، ص ۱۲۹.

۲. غریب الحدیث، ج ۱، ص ۷۰۷.

۳. النهایة فی غریب الحدیث و الآثار، ج ۲، ص ۲۶۲ و ج ۳، ص ۱۶۰؛ لسان العرب، ج ۲، ص ۴۵۲.

۴. لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص ۶۱۳.

۵. بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۱۲۲.

علاوه بر این، گفته شده همان‌گونه که سایه، زیان خورشید را دفع می‌کند سلطان، زیان را از مردم دور می‌کند و توضیح دقیق‌تر و لطیف‌تر این است که مقصود از سلطان در این گزاره سلطان عادل و الهی است و ظل‌الله بودن بدین معناست که کامل‌ترین مظهر خداوند و تجلی اسماء الحسنی و صفات الهی است، به گونه‌ای که هر کس او را ببیند، گویی خدا را دیده است، همان‌طور که سایه از صاحب سایه حکایت دارد؛ چنان‌که از رسول خدا ﷺ روایت شده که فرمود:

هر که مرا ببیند خدا را دیده است.^۱

امام خمینی نیز در تفسیری متفاوت ضمن تردید در مورد صدور این گزاره از معصوم معتقد است سایه چیزی است که از خودش هیچ ندارد و هر حرکتی و هر چه هست متعلق به صاحب سایه است و ظل‌الله بودن در این گزاره بدین معناست که هر چه هست وحی و از خداوند متعال است و بر این اساس، سلاطین عالم نه تنها ظل‌الله نبوده که ظل‌الشیطان اند.^۲

۴. پیدایش اندیشه ظل الهی سلطان

کهن‌ترین منبع یافت شده حاوی تعبیر ظل‌اللهی سلطان کتاب «الأموال» ابن زنجویه است. ابن زنجویه در فاصله سال‌های ۱۸۰ تا ۲۵۱ق، مصادف با حیات پربرکت امام رضا (ع) و ائمه معصوم پس از ایشان می‌زیست. دوره‌ای که از نظر تألیفات دینی یکی از پربارترین دوره‌های تاریخ اسلام به شمار می‌رود. با این حال نمونه و مشابه این گزارش در روایات این ائمه (ع) موجود نیست و این گزارش در تألیفات مهم و جوامع معتبر این عصر وجود ندارد.

درباره جایگاه علمی ابن زنجویه اقوال علمای اهل سنت بر ترقه بودن وی دلالت دارد. او در طلب حدیث به شرق و غرب سفر نموده و از شیوخ متعدد در زمان‌های مختلف سماع داشته است. برخی از شاگردانش عبارت‌اند از: ابوداود، نسائی، ابوزرعه، ابوحاتم رازیان. ابویعلی فراء، خطیب بغدادی و ابن عساکر، همچنین گفته شده بخاری، مسلم و اکثر خراسانی‌ها از او روایت کرده‌اند. اگرچه ذهبی و ابن حجر این‌که در صحیحین از او روایت شده باشد را نفی نموده‌اند.^۳

۱. منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة، ج ۱۷، ص ۱۷۱.

۲. صحیفه امام، ج ۴، ص ۲۵۵-۲۵۶؛ ج ۱۱، ص ۹۶.

۳. الأموال، ج ۱، ص ۱۰، ۲۱، ۲۳-۲۴، ۶۴-۶۵.

موضوع کتاب «الأموال» درباره نظام مالی اسلام، عدالت اقتصادی و تأمین نیازهای اساسی و دستیابی به رفاه عمومی است و به خواننده نگرش خوبی درباره دولت اسلامی، اهداف و روش های آن می دهد.^۱

خبر ظل اللهی سلطان در «کتاب أحكام الإمام والرعية» باب «فی وجوب السمع والطاعة على الرعية وما فی منازعتهم والطعن علیهم» با ذکر سلسله سند به نقل از حضرت محمد ﷺ آمده و مشابه نقل أمالی است که پیش تر ارائه شد با این تفاوت که در نقل أمالی حد زمانی «حَتَّى يَأْتِيَهُمُ الْأَمْرُ» وجود داشت و در این گزارش چنین غایتی وجود ندارد.^۲ سؤالی که در این جا ایجاد می گردد، این است که آیا از بررسی متون در منابع کهن تراز «الأموال»، فارغ از ذکر شدن یا نشدن عبارت «ظل الله» می توان چنین جایگاهی را برای سلطنت استنباط نمود؟

در مسند احمد بن حنبل (م ۲۴۱ق) که کمی قدیمی تر از «الأموال» است تعبیر «سلطان الله» دیده می شود و مضمونی مشابه گروه نخست اخبار ظل اللهی به گونه ای گزارش شده که جایگاه قدسی سلطنت را می توان از آن استنباط نمود؛ چرا که با وعده اکرام در روز قیامت مخاطب را به اکرام سلطان ترغیب و با وعید اهانت شدن در روز قیامت از اهانت به سلطان تحذیر می نماید. گرچه فاقد صفت «ظل الله» برای سلطان و چنین است:

مَنْ أَكْرَمَ سُلْطَانَ اللَّهِ فِي الدُّنْيَا، أَكْرَمَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَمَنْ أَهَانَ سُلْطَانَ اللَّهِ فِي الدُّنْيَا، أَهَانَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.^۳

پیش تر از مسند احمد در المصنف ابن ابی شیبہ (م ۲۳۵ق) نیز - که متعلق به قرن سوم است - در نقلی مضمونی شبیه به گروه دوم از اخبار ظل اللهی سلطان باز هم بدون ذکر عبارت «ظل الله» این گونه آمده است:

إِنَّ هَذَا السُّلْطَانَ قَدْ ابْتُلِيَ بِهِ، فَإِنْ عَدَلَ كَانَ لَهُ الْأَجْرُ عَلَيْكَ الشُّكْرُ، وَإِنْ جَارَكَانَ عَلَيْهِ الْوُزْرُ عَلَيْكَ الصَّبْرُ.^۴

۱. الأموال، ج ۱، ص ۵-۶ و ۹.

۲. حَدَّثَنَا حُمَيْدُ أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ صَالِحٍ، حَدَّثَنِي مُعَاوِيَةُ بْنُ صَالِحٍ، عَنْ أَبِي الزَّاهِرِيَّةِ، عَنْ كَثِيرِ بْنِ مُرَّةٍ، قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - قَالَ: «إِنَّ السُّلْطَانَ ظِلُّ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ، يَأْوِي إِلَيْهِ كُلُّ مَظْلُومٍ مِنْ عِبَادِهِ. فَإِذَا عَدَلَ كَانَ لَهُ الْأَجْرُ عَلَى الرَّعِيَّةِ الشُّكْرُ وَإِذَا جَارَكَانَ عَلَيْهِ الْوُزْرُ عَلَى الرَّعِيَّةِ الصَّبْرُ» (همان، ج ۱، ص ۶۴-۶۵).

۳. مسند أحمد بن حنبل، ج ۳۴، ص ۷۹.

۴. المصنف (ابن أبي شيبه)، ج ۷، ص ۴۶۸.

چنین محتوایی علاوه بر آن که نوعی از انفعال را در برابر سلطان تجویز نموده، دست سلطان را برای عدالت یا ظلم باز می‌نماید اما نشانی از قدسی بودن جایگاه سلطنت ندارد. در منابع متعلق به قرن دوم در برخی گزارش‌ها به نقل از پیامبر ﷺ بیان شده سلطان جائری که از حق منحرف شده، در حالی که تمکّن بر آن داشته بدترین منزلت را در نزد خداوند دارد.^۱

همچنین در خبری دیگر، نزدیکی به سلطان به طور مطلق و بدون این‌که ویژگی خاصی برای سلطان ذکر گردد از جمله عوامل دوری از خداوند شمرده شده است.^۲ گرچه در نقلی دیگر به تکریم سلطان عادل ترغیب شده است.^۳ همچنین از مالک و ثوری نقل شده که هفتاد سال سلطان جائر بهتر از امت رها شده برای یک ساعت از روز است.^۴ در مجموع با ارزیابی این متون نمی‌توان جایگاه ظل الهی را برای مقام سلطنت در قرن دوم متصور شد. بررسی متون مشتمل بر کلمه «سلطان» در منابع قرن اول نیز نشان می‌دهد که این کلمه به غیر از مواردی که در مورد سلطنت الهی کاربرد داشته، مانند دعای امام سجاده علیه السلام می‌فرماید:

أَنْتَ الَّذِي لَا يَخْوِيكَ مَكَانٌ، وَلَمْ يَقُمْ لِسُلْطَانِكَ سُلْطَانٌ.^۵

در موارد دیگر در بافت و سیاقی به کار رفته که هیچ سازگاری با سایه خداوند بودن سلطان ندارد؛ زیرا تعبیر «ظل الله» از متداول‌ترین تعبیری است که برای توجیه سلطنت کاربرد داشته و معنای متبادر از این تعبیر در وهله نخست تقدس سلطنت و مشروعیت آن و در گام بعد لزوم تبعیت و اطاعت مردم از سلطان است؛ حال آن‌که آن امام بزرگوار برای خود و پیروانشان

۱. أَخْبَرَنَا إِسْرَاهِيمُ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ، حَدَّثَنَا سَعِيدٌ، قَالَ سَمِعْتُ ابْنَ الْمُبَارَكِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ سَلَمَةَ عَنْ هِشَامِ بْنِ عَمْرٍو الْفَرَارِيِّ عَنْ فُلَانٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - وَعِنْدَهُ [فَيْضٌ] مِنَ النَّاسِ، فَجَاءَ رَجُلٌ قَالَ: فَأَيُّ النَّاسِ شَرُّ مَنْزِلَةٍ عِنْدَ اللَّهِ ﷻ؟ قَالَ: الْمُشْرِكُ بِاللَّهِ. قَالَ: ثُمَّ؟ قَالَ: ذُو سُلْطَانٍ جَائِرٌ، يَجُوزُ عَنِ الْحَقِّ، وَقَدْ مُكِّنَ لَهُ (الجهاد، ص ۱۵۷).

۲. حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ لَيْثٍ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ عُثَيْدِ بْنِ عُمَيْرٍ، قَالَ: مَا كَثُرَ مَالُ عَبْدٍ إِلَّا أَشَدَّ حِسَابُهُ، وَلَا كَثُرَ أَتْبَاعُهُ إِلَّا كَثُرَ شَبَاطِينُهُ، وَلَا أَزْدَادٌ مِنَ السُّلْطَانِ قُرْبًا إِلَّا أَزْدَادٌ مِنَ اللَّهِ بُعْدًا (الزهد، ج ۱، ص ۴۰۵).

۳. أَخْبَرَكُمْ أَبُو عَمْرٍو بْنُ حَيَوَيْهِ وَأَبُو بَكْرِ الْوَزَائِقِيُّ قَالَا: أَخْبَرَنَا يَحْيَى قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ قَالَ: أَخْبَرَنَا ابْنُ الْمُبَارَكِ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَوْفٌ عَنْ زِيَادِ بْنِ مَخْرَاقٍ قَالَ: قَالَ أَبُو كِنَانَةَ عَنْ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ: إِنَّ مِنْ إِجْلَالِ اللَّهِ إِكْرَامَ ذِي الشَّيْبَةِ الْمُسْلِمِ، وَحَامِلِ الْقُرْآنِ غَيْرِ الْعَالِي فِيهِ وَلَا الْجَافِي عَنْهُ، وَإِكْرَامَ ذِي السُّلْطَانِ الْمُقْسِطِ (همان، ص ۱۴۲).

۴. فَقَدْ سَمِعْتُ مَالِكًا وَالثَّوْرِيَّ يَقُولَانِ: سُلْطَانُ جَائِرٍ سَبْعِينَ سَنَةً خَيْرٌ مِنْ أَمَةٍ سَائِبَةٍ سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ (الموطأ، ج ۱، ص ۲۲۹).

۵. الصحيفة السجادية الكاملة، ص ۲۰۹.

در کنار حفظ شدن از بلاهای روزگار و شر دام‌های شیطان، محفوظ ماندن از تلخی صولت سلطان را طلب می‌کند^۱ یا به خداوند پناه می‌برد از این‌که سلطان باعث نابودی‌شان گردد^۲ یا از جور و شر سلاطین به سلطنت الهی پناه می‌برد.^۳

بدین ترتیب، براساس ارزیابی منابع موجود و با مراجعه به تاریخ می‌توان گفت انتساب «ظل الله» به سلطان از قرن سوم، در دوره خلافت عباسیان، وارد متون روایی شده و تا پیش از آن چنین جایگاهی برای سلطان و سلطنت متصور نبوده است؛ دوره‌ای که به اعتقاد برخی، دستگاه خلافت در آستانه تبدیل به سلطنت قرار گرفته و از تکیه بر شمشیرترکان نیز غافل نمانده بود؛^۴ چنان‌که برخی دیگر از پژوهشگران نیز معتقدند واژه سلطان در معنای نماینده یگانه حکومت دنیوی برای نخستین بار ضمن شرح حوادث سال ۲۶۲ق، در اثر طبری (م ۳۱۰ق) به کار رفته است.^۵

همچنین لازم به ذکر است علی‌رغم این‌که در این سده گزینش و تنقیح اخبار صورت گرفته و نخستین جوامع حدیثی اهل سنت تدوین شده،^۶ اما این اخبار به وسیله این آثار نقل نشده؛ چنان‌که از طریق کتب اربعه شیعه که در سده‌های بعد گردآوری شده نیز گزارش نشده است.

۵. بررسی مقبولیت اندیشه ظل الهی سلطان

از جمله قرائنی که می‌تواند نشان‌دهنده پذیرش یا رد اندیشه ظل الهی سلطان باشد بررسی چگونگی برخورد ائمه اطهار (علیهم‌السلام) با سلاطین و واکاوی نظرات علما درباره مسئله سلطنت بوده که در ادامه بدان پرداخته شده است.

۱. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاكْفِنَا حَذَّ نَوَائِبِ الزَّمَانِ، وَشَرَّ مَصَائِدِ الشَّيْطَانِ وَمَرَارَةَ صَوْلَةِ السُّلْطَانِ (همان، ص ۵۳).
۲. وَاعُوذُ بِكَ مِنْ سُوءِ السَّرِيرَةِ، وَاخْتِقَارِ الصَّغِيرَةِ، وَأَنْ يَسْتَحْوِذَ عَلَيْنَا الشَّيْطَانُ، أَوْ يُنْكَبِنَا الزَّمَانُ، أَوْ يَتَهَضَّضَنَا السُّلْطَانُ (همان، ص ۶۳).

۳. وَأَعِزَّنِي وَذَرِّتَنِي مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، وَمِنْ شَرِّ السَّامَةِ وَالْهَامَةِ وَالْعَامَةِ وَاللَّامَةِ، وَمِنْ شَرِّ كُلِّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ، وَمِنْ شَرِّ كُلِّ سُلْطَانٍ عَنِيدٍ، وَأَعُوذُ بِكَ يَا رَبِّ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ، وَأَخْتَرُ بِسُلْطَانِكَ مِنْ جُورِ السَّلَاطِينِ، وَأَخْتَرُ بِكَ مِنْ كُلِّ جَبَّارٍ فَاجِرٍ، وَسُلْطَانٍ جَائِرٍ (همان، ص ۱۱۵ و ۲۷۲ و ۲۷۵).

۴. نظام سلطانی از دیدگاه اندیشه سیاسی شیعه، ص ۱۳۹.

۵. «تحول جایگاه خلیفه و سلطان براساس دیدگاه امام فخر رازی»، ص ۱۰۸.

۶. برخی پژوهشگران چهار مرحله برای تدوین حدیث در اهل سنت برشمرده‌اند که به اجمال عبارت است از: دوره طفولیت تدوین، تهذیب و مرتب‌سازی، تألیف مسانید و آخرین مرحله که مرحله گزینش و تنقیح اخبار است مصادف با نیمه دوم قرن سوم و اوائل قرن چهارم است (جوامع حدیثی اهل سنت، ص ۱۹-۲۰ به نقل از: اضواء علی السنة المحمدية).

۱-۵. سیره ائمه علیهم السلام در برخورد با حکومت‌های غیرالهی و جایگاه سلطنت در نزد ایشان

بحث از سلطنت پیوندی محکم با اصل امامت دارد؛ زیرا در دیدگاه شیعیان به دلایل عقلی و نقلی^۱ سرپرستی امور دین و دنیای مردم بر عهده امام معصومی است که از سوی خداوند متعال تعیین می‌گردد و در غیبت امام این مهم باید بر دوش منصوب یا مأذون معصوم باشد تا بتوان این حاکمیت را مشروع دانست و در غیر این صورت حکومت مصداق حکومت جور خواهد بود. از این روست که مواضع سیاسی اجتماعی ائمه علیهم السلام در برابر این نوع از حکومت‌ها نیازمند توجه است.

مطابق دسته‌بندی برخی پژوهشگران مجموع روایات وارده در این موضوع را می‌توان به ده دسته کلی تقسیم نمود: منع اعانت ظالم و همکاری با حاکم جائز، نهی از دوست داشتن بقای حاکم جور، مذمت پادشاهان ظالم و عقاب آن‌ها در روز قیامت، مذمت معاشرت با پادشاهان ظالم و نزدیکی به آن‌ها، جواز تعامل و همکاری با حاکم جائز و لزوم اطاعت از پادشاهان و نهی از مخالفت با آن‌ها از جمله این موارد است. در مجموع می‌توان گفت که اصل اساسی نزد امامان از زمان امیرالمؤمنین علیه السلام تا زمان امام حسن عسکری علیه السلام به رغم وجود تفاوت‌هایی در برخوردها نفی و عدم تأیید حکومت جائران است.^۲ لذا جایگاه ظل الهی سلطان از سیره ائمه علیهم السلام قابل استنباط نیست.

۲-۵. رویکردهای عالمان اسلامی نسبت به مفهوم ظل الهی سلطان

به دلیل اعتقاد ویژه شیعیان به موضوع امامت، در دیدگاه غالب نزد امامیه طبیعتاً باید سلطنت، نظامی غاصبانه تلقی گردد. بر این اساس، برخی از عالمان اسلامی در مواجهه با اندیشه ظل الهی سلطان راه تفسیر و تطبیق را در پیش گرفته و مراد از سلطان عادل را ائمه علیهم السلام یا حکما منصوب از جانب ایشان می‌دانند؛ چنان‌که شیخ صدوق (م ۳۸۱ق) ضمن توضیح حدیثی درباره قدرت خداوند، پادشاه عادل که سایه خداست را حجت پروردگار می‌داند که تا برپایی قیامت زمین از او خالی نخواهد بود.^۳ از آن جا که این تعریف منطبق بر

۱. در دیدگاه شیعه بحث امامت از توابع بحث نبوت است و دلایل وجوب نبوت و وجوب امامت نیز دلالت دارد. ضرورت تفصیل و تبیین شریعت، قاعده لطف، نیاز فطری انسان به پیشوا و نقش مهم مسئله رهبری در تأمین سعادت بشر از جمله دلایل عقلی لزوم امامت در کنار آیات و روایاتی است که در این زمینه وجود دارد. برای مطالعه بیشتر، ر.ک: کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد.

۲. تحول مفهوم حاکم جائز در فقه سیاسی شیعه، ص ۴۳-۵۴ و ۶۸.

۳. التوحید، ص ۱۲۹.

نظر امامیه در مورد ائمه علیهم السلام است به نظر می‌رسد مراد از سلطان عادل در اندیشه صدوق، امامان معصوم هستند. همو هنگامی که واژه سلطان را بدون صفت عادل به کار برده، مقصودش سلطنت افراد غیر معصوم بوده است؛ چنان‌که از وصیت پدرش علی ابن بابویه (م ۳۲۹ق) یاد می‌کند که در درجه اول او را از ورود در اعمال سلطان بر حذر داشته و در صورت ورود توصیه به احسان به مردم و برآورده نمودن حوایج آن‌ها نموده است.^۱

در دیدگاه شیخ مفید (م ۴۱۳ق) نیز سلطان اسلام امامان معصوم از آل محمد علیهم السلام هستند که از جانب خداوند متعال منصوب شده‌اند. علاوه بر آن، حکامی که ائمه علیهم السلام آن‌ها را نصب می‌نمایند نیز در زمره سلاطین اسلام قرار می‌گیرند.^۲

اگر جایگاه سلطنت را در آغاز عصر غیبت واکاوی کنیم که به دلیل فقدان حضور امام معصوم، امامیه با مسائل مختلف رهبری و پیشوایی مردم و مشروعیت آن مواجه شده بود، مشخص می‌گردد شواهد موجود حاکی از آن است که اندیشه ظل‌اللهی درباره سلاطین موجود غیر مأذون از جانب امام برای علمایی، مانند شیخ مفید (م ۴۱۳ق)، سید مرتضی (م ۴۳۶ق) و شیخ طوسی (م ۴۶۰ق) قابل تصور نیست؛ چرا که این عالمان در اصل عدم مشروعیت این حکومت‌ها متفق القول هستند. گرچه در شرایطی که شیعیان در اقلیت بوده و به دلیل غیبت امام زمان علیه السلام حاکمان غیر عادل بر امور مسلط بودند، به منظور تطبیق با شرایط موجود به بحث چگونگی تعامل با حکومت جور پرداخته‌اند.^۳

در دوره متأخر نیز علمایی چون صاحب حدائق و آیه الله خویی مراد از «سلطان» را امام معصوم دانسته‌اند و امام خمینی درباره «السلطان ظل الله» گفته است که اگر این جمله روایت باشد، مراد از «سلطان» در آن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است؛ زیرا ظل تابع ذی ظل است هر کجا ذی ظل باشد او هم همان جا می‌رود و این قهراً منطبق بر پیامبر صلی الله علیه و آله است.^۴ همچنین از نظر برخی، مواردی که به صورت مطلق بیان شده «سلطان سایه خداست»، با اخباری که گفته «سلطان عادل بر حق، سایه خداست، نه سلطان جائر ستمگر» مقید می‌گردد؛ زیرا سلطان ستمگر سایه شیطان و طاغوت است و خداوند دستور فرموده که مردم به طاغوت کفر بورزند. احتمال دیگری نیز بیان شده و آن این‌که مراد از این عبارت معنای انشایی باشد، نه

۱. المقنع و الهدایة، ص ۱۶۳.

۲. المقنعة، ص ۸۱۰.

۳. تحول مفهوم حاکم جائر در فقه سیاسی شیعه، ص ۸۵-۱۰۴.

۴. کتاب نکاح، ج ۱۲، ص ۴۳۱۰.

اخباری؛ یعنی سلطان واجب است سایه خدا در زمین و مظهر رحمت او باشد.^۱ تفاسیر و احتمالات فوق به دلایلی از قبیل عدم کاربرد روایی واژه سلطان برای معصومین علیهم السلام، ضعف سندی اخبار ظل الهی، احتمال مدرج^۲ بودن اخباری که ظل الهی را مقید به شرط عدالت در سلطان نموده‌اند و اصالة الظهور و نبود قرینه لازم برای دست برداشتن از آن قابل مناقشه‌اند.

شایان ذکر است که با وجود تضاد محتوایی اخبار ظل الهی سلطان با آیات قرآن - که در باب قیام علیه سلاطین جدیت دارد - و همچنین تضاد این اخبار با روایات و سیره امامان و جهت‌گیری علمای متقدم نسبت به سلاطین و همین‌طور ضعف سندی آن‌ها - که به اعتقاد امام خمینی چه بسا جعل شده توسط «وعاظ السلاطین» باشد^۳ - و توجه به این نکته که سوءاستفاده حاکمان از این شعار به جای روحیه آزادی‌خواهی که اسلام برای مسلمانان به ارمغان آورده، روحیه ذلت و بردگی را در جامعه حاکم می‌سازد^۴ و با نظریه جایگاه ویژه امامت در تفکر سیاسی شیعه، نقد این اخبار در آثار عالمان شیعی مشهود نیست و به غیر از امام خمینی - که در مورد اعتبار این اخبار تردید نموده است - گویا برخی نقد آن را به وضوح خود واگذاشته‌اند و برای برخی دیگر اصل صدور این اخبار مفروض بوده و در جهت ارائه تفاسیر قابل قبول برای آن تلاش نموده‌اند و بدین ترتیب، اندیشه ظل الهی سلاطین تا سده‌های اخیر به حیات خویش ادامه داده است.

متداول شدن جدایی میان امامت و حکومت سیاسی یا تقیه و تمرکز روی تقویت بنیه پیروان اهل بیت علیهم السلام و همگامی با نظام سلطنت به منظور بهره‌بردن از آن برای حفظ و گسترش مذهب شیعی از جمله دلایل انفعال علما در برابر این اخبار می‌تواند باشد. اما عملکرد عالمان به ویژه در دوران صفویه و پس از آن، فراتر از انفعال، در مواردی نشان از پذیرش این اخبار^۵ و چه بسا تأیید و حمایت سلاطین دارد.^۶

۱. مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص ۳۳۲.

۲. به حدیثی که در متن یا سند آن زیادتی شناسایی شده باشد که در اصل متعلق به آن نباشد، مدرج گفته می‌شود (درایة الحدیث: بازپژوهی مصطلحات حدیثی در نگاه فریقین، ص ۲۱۲).

۳. ولایت فقیه حکومت اسلامی، ص ۶۵-۶۶.

۴. مقالات تأسیسیه فی الفكر الإسلامی، ص ۲۹۹.

۵. به طوری که در آثار خویش علاوه بر استفاده از صفات و القاب مدح‌آمیز بسیار برای سلاطین ایشان را به لقب «ظل الله» نیز خطاب نموده‌اند. برای نمونه رک: کشف الیقین فی فضائل أمير المؤمنين علیه السلام، ص ۱؛ رساله‌های خطی فقهی، ص ۵۵۶؛ اعتقادات الإمامیه، ص ۵؛ بیست و پنج رساله فارسی، ص ۵۴؛ حق الیقین، ج ۱، ص ۲.

۶. به طور نمونه ملا احمد نراقی معتقد است: «وجود طبقه عالی سلاطین، از اعظم نعمای الهی، و قدر ایشان را ندانستن، کفران نعمت غیرمتناهی است. پس تخم اخلاص ایشان را در باطن کاشتن، و ستون وجودشان را پیوسته به دو ←

شاید بتوان گفت که علت این عملکرد در بینش علمای اسلام نسبت به عالم و آدم و دلایل وجوب نبوت و امامت ریشه دارد. در این بینش بسیاری از مسائل از جمله مسائل مرتبط با هدایت و اداره جامعه وابسته به فیوضات عالم بالاست که دارای نظام احسن و اکمل است. از سوی دیگر عقول توده مردم برای دستیابی به سعادت دنیوی و اخروی ناکافی بوده و فطرت انسان نیز که او را به سوی تشکیل اجتماع مدنی سوق می دهد خود عامل اختلاف شده و لاجرم باید عاملی خارج از عقل و فطرت آدمی عهده دار رفع اختلاف گردد.

بدین ترتیب، باید در هر عصر و زمانی فردی واسطه فیض الهی بر روی زمین باشد و به این دلیل نبوت و امامت ضروری است. به نظر می رسد تطبیق و بسط دادن این نقش واسطه گری به سلطان و ارتقای انسان حاکم به ملکوت خداوند و سلطنت را در امتداد نبوت و امامت دیدن همچنین وفق دادن سلطنت با اصول و مبانی مذهب در توجیه سلطنت های حاکم و مستحکم نمودن و محتوم دانستن آن ها نقش اساسی داشته و موجب قدسی شدن حکومت گردیده است.

بدین ترتیب، «السلطان ظل الله» استعاره ای از واسطه فیض بودن سلطان برای انسان ها در عصر غیبت است؛ مضاف بر این که به قدرت رسیدن سلاطین شیعه و فقدان جایگزین مؤثری برای سلطنت، به گونه ای که بتواند جامعه اسلامی را از خطر هرج و مرج برهاند، این امید را در ایشان به وجود آورد که سلطنت شیعی بتواند حداقل تا ظهور معصوم (ع) جنبه های مختلف زندگی مردم را سامان دهد و مجری شریعت در اجرای حدود گردد. البته این روند در زمان شیخ انصاری متوقف گردید؛ چرا که او با اعتقاد به دیدگاه سنتی شیعه نسبت به قدرت سیاسی، موضعش در قبال سلاطین حرمت کلی معونت ظالم بود.^۱

از این رو، بسیاری از پژوهشگران، انقلاب مشروطیت در ایران را مرتبط با رفتار علمی - مذهبی شیخ انصاری دانسته و معتقدند از آن پس نهاد دین به سمت به چالش کشیدن سلطنت تحول یافت؛ گرچه نفی مبانی و ساختارهای سلطنت شیعی از سوی نهاد مرجعیت به قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ ش، و در ادامه آن انقلاب اسلامی مربوط می شود.^۲ و در

→ دست دعا داشتن بر عالمیان واجب است. بر کافه رعایا و عامه برایا واجب است که از جاده اطاعت و انقیاد ایشان انحراف جایز نداشته و همواره طریق یکرنگی و اخلاص مسلک دارند و اسامی سامیه ایشان را در خلأ و ملاء به تعظیم و تکریم بر زبان جاری سازند و دعای آن ها را بر ذمه خود لازم شمارند (معراج السعاده، ص ۳۸۲-۳۸۳).

۱. المکاسب، ج ۱، ص ۲۱۸.

۲. نظام سلطانی از دیدگاه اندیشه سیاسی شیعه، ص ۲۶۷، ۲۸۱، ۲۹۹، ۳۱۳-۳۱۴، ۳۲۴-۳۲۵، ۳۵۶، ۳۶۹، ۳۸۳، ۳۹۶-۳۹۳ و ۳۹۸.

نتیجه این تحول بنیادین جایگاه اخبار و اندیشه ظل‌اللهی سلطان در تفکر سیاسی شیعه رنگ باخت.

نتیجه‌گیری

در این نوشتار با ارزیابی حدیثی اندیشه ظل‌اللهی سلطان مشخص گردید فراوانی منابع حاوی اخباری که سلطان را ظل‌الله می‌دانند در اهل سنت نسبت به امامیه بیشتر است و گزارش‌های امامیه غالباً ظل‌اللهی را به سلطان عادل مقید نموده و برای این اخبار حد زمانی تا فرج حضرت مهدی عج قائل شده‌اند. چنان‌که قابل پیش‌بینی است، جایگاه ظل‌اللهی سلطان از سیره ائمه ع قابل برداشت نبوده و عالمان اسلامی در دوره متقدم غالباً مراد از سلطان عادل در این اخبار را معصومین ع یا حکما منصوب از جانب ایشان می‌دانند و اندیشه ظل‌اللهی درباره سلاطین موجود غیر مأذون از جانب امام برای علمایی مانند شیخ مفید، سید مرتضی و شیخ طوسی قابل تصور نیست و برخلاف مشروعیت بخشی که این اخبار برای سلطنت به همراه دارد، این عالمان در اصل عدم مشروعیت این حکومت‌ها متفق‌القول هستند.

در دوره متأخر نیز از نظر علمایی مانند صاحب حدائق، آیه‌الله خویی و امام خمینی مراد از سلطان در این اخبار، معصومان ع هستند؛ گرچه برخلاف تطبیق ارائه شده، کاربرد واژه «سلطان» در روایات برای معصومین ع متداول نبوده و این واژه غالباً برای افرادی استعمال شده که حکومت ظاهری داشته‌اند. از نظر برخی دیگر، مواردی که به صورت مطلق، سلطان را سایه خدا برشمرده، با اخباری که سلطان عادل برحق را سایه خدا می‌داند، مقید می‌گردد. البته این نظر نیز به دلیل احتمال مدرج بودن اخبار تقییدکننده قابل مناقشه است.

الامالی شیخ طوسی در گزارش‌های امامیه تنها منبعی است که نمونه‌ای از این اخبار را با سند کامل و ضعیف، طبق ارزیابی صورت گرفته، نقل کرده است و در کتب اهل سنت نیز غالباً سند این اخبار ضعیف توصیف شده‌اند. کهن‌ترین منبع یافت شده حاوی این گزارش‌ها، «الأموال» ابن زنجویه، متعلق به قرن سوم است؛ دوره‌ای که از نظر تألیفات دینی یکی از پربارترین دوره‌های تاریخ اسلام به شمار می‌رود. با این حال، نمونه و مشابه این گزارش در روایات ائمه ع - که در این سده می‌زیستند - موجود نیست و با وجود این‌که در این قرن گزینش و تنقیح اخبار صورت گرفته و نخستین جوامع حدیثی اهل سنت تدوین شده، این گزارش در تألیفات مهم و جوامع معتبر این عصر وجود ندارد؛ چنان‌که از طریق کتب اربعه

شیعه - که در سده‌های بعد گردآوری شده - نیز گزارش نشده است. همچنین با واکاوی منابع متعلق به قرن اول و دوم هجری نمی‌توان اندیشه ظل‌اللهی را از آن‌ها استنباط نمود. براین اساس، اخبار مرتبط با ظل‌اللهی سلطان از نظر محتوایی، مقبولیت در نزد عالمان اسلامی، سندی و تاریخی خدشه‌پذیرند و به تبع آن، اندیشه ظل‌اللهی سلطان مخدوش می‌گردد.

در این میان، نکته قابل توجه این است که نقد این اخبار در آثار عالمان شیعی مشهود نیست و غالباً علما با پذیرش اصل صدور این اخبار در جهت ارائه تفاسیر قابل قبول تلاش نموده‌اند و حتی عملکرد برخی از ایشان در مواردی نشان از پذیرش این اخبار دارد. بدین ترتیب، اندیشه ظل‌اللهی سلطان تا سده‌های اخیر به حیات خود ادامه داده است. البته پس از دوره شیخ انصاری نهاد دین به سمت به چالش کشیدن سلطنت پیش رفت و نفی مبانی و ساختارهای سلطنت شیعی از سوی نهاد مرجعیت، با قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ش، و در ادامه آن انقلاب اسلامی ایران به وقوع پیوست و بدین ترتیب اندیشه ظل‌اللهی سلطان در تفکر سیاسی شیعه رنگ باخت.

کتابنامه

قرآن کریم.

إرشاد القلوب إلى الصواب، حسن بن محمد دیلمی، قم، الشریف الرضی، ۱۴۱۲ق. اعتقادات الإمامية، محمد بن علی ابن بابویه، مترجم: محمد علی حسینی، تهران، اسلامیه، ۱۳۷۱ش.

الأمالی، محمد بن حسن طوسی، قم، دار الثقافة، ۱۴۱۴ق. الأموال، حمید بن مخلد ابن زنجویه، بیروت، مرکز الملک فیصل للبحوث والدراسات الإسلامية، چاپ دوم، ۴۲۸ق.

بحار الأنوار، محمد باقر مجلسی، بیروت، دار إحياء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق. بیست و پنج رساله فارسی، محمد باقر مجلسی، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۱۲ق. تاریخ بغداد، احمد بن علی خطیب بغدادی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ق. تحول مفهوم حاکم جائر در فقه سیاسی شیعه، محمدرضا احمدی طالشیان، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۸ش.

تذکره الفقهاء، حسن بن یوسف حلی، تهران، مکتبه المرتضویه، بی تا.

- تتبیح المقال فی علم الرجال، عبدالله مامقانی، قم، مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، ۱۴۳۱ق.
- التوحيد، محمد بن علي صدوق، قم، مؤسسة النشر الاسلامي، چاپ هشتم، ۱۴۲۳ق.
- تيسير المطالب في أمالي أبي طالب، يحيى بن حسين هاروني، صنعاء، مؤسسة الإمام زيد بن علي الثقافية، ۱۴۲۲ق.
- الجامع الصغير في أحاديث البشير النذير، عبدالرحمن سيوطي، بيروت، دارالفكر، ۱۴۲۹ق.
- جوامع حديثي اهل سنت، مجيد معارف، تهران، سمت، چاپ چهارم، ۱۳۹۰ش.
- الجهاد، عبدالله بن مبارك، جده، دار المطبوعات الحديثه، بی تا.
- حق اليقين، محمد باقر مجلسي، تهران، اسلاميه، چاپ پنجم، ۱۳۸۶ش.
- درایة الحديث: بازپژوهی مصطلحات حدیثی در نگاه فریقین، شادی نفیسی، تهران، سمت، چاپ چهاردهم، ۱۴۰۱ش.
- الدرة الباهرة من الأصداف الطاهرة، محمد بن مکی شهید اول، قم، انتشارات زائر، ۱۳۷۹ش.
- رجال ابن الغضائری، احمد بن حسين ابن غضائری، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۶۴ق.
- رجال النجاشی، احمد بن علی نجاشی، تحقیق: سید موسی شبیری زنجانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ششم، ۱۳۶۵ش.
- الرجال، حسن بن داود حلی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ق.
- الرجال، حسن بن یوسف حلی، قم، دار الذخائر، ۱۴۱۱ق.
- الرجال، محمد بن حسن طوسی، نجف، انتشارات حیدریه، ۱۳۸۱ق.
- رساله‌های خطی فقهی، گروه محققان، قم، مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامی، ۱۴۲۶ق.
- الزهد، عبدالله بن مبارک، بی جا، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۵ق.
- الزهد، وکیع بن جراح، بی جا، مکتبه الدار، ۱۴۰۴ق.
- سفرنامه کلایخو، روی گونسالس دکلاویخو، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم، ۱۳۴۴ش.
- سفینه البحار، عباس قمی، قم، اسوه، ۱۴۱۴ق.
- سلسلة الأحادیث الضعيفة الموضوعة و اثرها السيئ فی الأمة، محمد ناصرالدین البانی، ریاض، مکتبه المعارف، ۱۴۱۲ق.

- السنة لابن أبي عاصم، احمد بن عمرو ابن ابى عاصم، بيروت، المكتب الإسلامى، ١٤٠٠ق.
- السنن الكبرى، احمد بن حسين بيهقى، بيروت، دارالكتب العلمية، چاپ سوم، ١٤٢٤ق.
- شعب الإيمان، احمد بن حسين بيهقى، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤٢١ق.
- الصحيفة السجادية الكاملة، على بن حسين عليه السلام امام چهارم، قم، نشر مشعر، ١٤١٩ق.
- صحيفه امام، روح الله خمينى، تهران، مؤسسه تنظيم ونشر آثار امام خمينى (س)، ١٣٨٩ش.
- عوالى اللثالى العزيزية فى الأحاديث الدينية، محمد بن زين الدين ابن أبى جمهور، قم، دار سيد الشهداء للنشر، ١٤٠٥ق.
- عيون الحكم و المواعظ، على بن محمد ليثى واسطى، قم، دارالحديث، ١٣٧٦ش.
- غريب الحديث، حمد بن محمد بستى خطابى، دمشق، دارالفكر، ١٤٠٢ق.
- فهرست كتب الشيعة و أصولهم و أسماء المصنفين و أصحاب الأصول، محمد بن حسن طوسى، قم، مكتبة المحقق الطباطبائى، ١٤٢٠ق.
- الكافى، محمد بن يعقوب كلينى، قم، دارالحديث، ١٤٢٩ق.
- كتاب نكاح، موسى شبيرى زنجانى، قم، راي پرداز، بى تا.
- كشف اليقين فى فضائل أمير المؤمنين عليه السلام، حسن بن يوسف حلى، تهران، وزارت ارشاد، ١٤١١ق.
- كفاية الفقه، محمد باقر محقق سبزواري، قم، مؤسسة النشر الاسلامى، ١٣٨١ش.
- لسان العرب، محمد بن مكرم ابن منظور، بيروت، دار صادر، چاپ سوم، ١٤١٤ق.
- لغت نامه، على اكبر دهخدا، تهران، دانشگاه تهران، چاپ دوم، ١٣٧٧ش.
- لوامع صاحبقرانى، محمد تقى مجلسى، قم، مؤسسه اسماعيليان، چاپ دوم، ١٤١٤ق.
- ماوراء الفقه، محمد صدر، بيروت، دارالأضواء، ١٤٣٠ق.
- مبانى فقهى حكومت اسلامى، حسينعلى منتظرى، مترجم: محمود صلواتى، تهران، كيهان، ١٣٦٧ش.
- المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقى، تحقيق: جلال الدين محدث، تهران، دارالكتب الاسلاميه، چاپ دوم، ١٣٧١ق.
- مختصر المقاصد الحسنة فى بيان كثير من الأحاديث المشتهرة على الألسنة، محمد بن عبد الباقي زرقانى، بيروت، المكتب الإسلامى، ١٤٠٩ق.

مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، محمد باقر مجلسی، تہران، دارالکتب الإسلامية، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.

مستدرکات علم رجال الحديث، علی نمازی شاہرودی، تہران، بی جا، ۱۴۱۴ق.

مسند أحمد بن حنبل، احمد بن محمد ابن حنبل، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۶ق.

مسند البزار، احمد بن عمر بزار، مدینہ منورہ، مكتبة العلوم والحکم، ۱۴۳۰ق.

مسند الشهاب، محمد بن سلامہ قضاعی، دمشق، دارالرسالة العالمية، چاپ سوم، ۱۴۳۱ق.
مشكاة الأنوار فی غرر الأخبار، علی بن حسن طبرسی، نجف، المكتبة الحيدرية، چاپ دوم، ۱۳۸۵ق.

المصنف، عبد الله بن محمد ابن ابی شیبہ، بیروت، دار التاج، ۱۴۰۹ق.

معجم رجال الحديث، سيد ابوالقاسم خویی، قم، مركز نشر آثار شيعه، ۱۴۱۰ق.

معجم مقاييس اللغة، احمد بن فارس، قم، مكتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.

معراج السعادة، ملا احمد نراقی، تہران، انتشارات رشیدی، بی تا.

مقالات تأسيسية فی الفكر الإسلامی، محمد حسين طباطبائی، بیروت، مؤسسة ام القرى
للتحقيق والنشر، چاپ دوم، ۱۴۱۸ق.

المقنع و الهداية، محمد بن علی ابن بابويه، بیروت، دارالمحجة البيضاء، ۱۴۱۴ق.

المقنعة، محمد بن محمد مفید، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.

المکاسب، مرتضی انصاری، قم، دارالذخائر، ۱۴۱۱ق.

منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة، میرزا حبیب الله هاشمی خویی، مترجم: حسن حسن زاده
آملی و محمد باقر کمره ای، تہران، مكتبة الإسلامية، چاپ چهارم، ۱۴۰۰ق.

الموطأ (رواية الشيباني)، مالک بن انس، مصر، وزارة الاوقاف. المجلس الاعلى للشئون
الاسلامية، ۱۴۱۴ق.

نظام سلطانی از دیدگاه اندیشہ سیاسی شیعه، سید محسن طباطبائی فر، تہران، نشرنی،
۱۳۸۴ش.

النوافح العطرة فی الاحادیث المشتهرة، محمد بن احمد صفدی یمنی، بیروت، مؤسسه
الكتب الثقافية، ۱۴۱۲ق.

النهاية في غريب الحديث و الأثر، مبارك بن محمد ابن اثير جزري، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، چاپ چهارم، ۱۳۶۷ش.
 ولایت فقیه حکومت اسلامی، روح الله خمینی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، چاپ بیست و هشتم، ۱۳۹۱ش.
 «تحول جایگاه خلیفه و سلطان براساس دیدگاه امام فخر رازی»، محمدرضا روزبهانی، پژوهش نامه تمدن ایرانی، شماره ۱۱، بهار و تابستان ۱۴۰۳ش.